

«ری را» ... صدا می‌آید امشب  
از پشت «کاچ» که بند آب  
برق سیاه‌تابش، تصویری از خراب  
در چشم می‌کشاند.  
گویا کسی ست که می‌خواند ...

اما صدای آدمی این نیست.  
با نظم هوش‌ربایی من  
آوازهای آدمیان را شنیده‌ام  
در گردش شبانی سنگین؛  
ز اندوه‌های من،  
سنگین‌تر.  
و آوازهای آدمیان را یکسر  
من دارم از بر.

یک‌شب درون قایق دلتنگ  
خواندند آنچنان؛  
که من هنوز هیبت دریا را  
در خواب می‌بینم.

ری را، ری را  
دارد هوا که بخواند،  
در این شبِ سیا.  
او نیست با خودش،  
او رفته با صدایش اما؛  
خواندن نمی‌تواند.

نیما یوشیج 1331